

یا این که حکم جلب صادر می شود، این اقدام را حتما یک ترفند مجرمانه به حساب آورید؛ تمام نهادهای دولتی برای برقراری ارتباط با کاربران از شماره تلفن های پوششی استفاده می کنند؛ برای مثال در سامانه ثنا عبارت لاتین عدل ایران را مشاهده می کنید یا در پیامک های پلیس فتا شماره تلفن نمی بینید و عبارت پلیس فتا یا سایبر پلیس را مشاهده می کنید. یک سازمان بزرگ نظیر قوه قضاییه برای برقراری ارتباط با هموطنان چه لزومی دارد از شماره تلفن های شخصی استفاده کند؟

در مواردی که شماره پوششی نیست، باید با روابط عمومی آن سازمان تماس بگیرید؛ مثلا در مورد ریجستری تلفن همراه می توانید صحت پیام را از وزارت صمت استعلام بگیرید. هنگامی که هک اتفاق می افتد، به میزان دسترسی که به هکر می دهید، اغلب نرم افزار و در باطن بد افزار روی تلفن همراهتان نصب می شود. هنگامی که تلفن همراهتان آلوده می شود، در عبارت های فنی به آن می گوئیم گوشی زامبی شده است؛ در این حالت گوشی دست شماست، اما کنترلش در اختیار هکر قرار دارد و هکر بنا به دسترسی که نوشته است، به اطلاعات شما دسترسی پیدا می کند.



خاطره جنایی

تشریح

ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳
چهارشنبه ۱۳ دی ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۴۶

راز جنایت در عروسک مترسک

قتل هولناک مرد جوان که قربانی نقشه سیاه و خیانت همسرش شده بود،

خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است که این هفته برای تپش روایت کرده است

از طرفی تحقیقات میدانی نشان می داد که زوج جوان با یکدیگر اختلاف داشته اند. سرخ هادر کنار هم، احتمال دست داشتن فیروزه در این جنایت را پررنگ کرد. احتمال دادم زن جوان اگر هویت صاحب تصویر چهره نگاری شده



را بداند، خودش را به او خواهد رساند یا با او تماس خواهد گرفت. زن جوان را به صورت نامحسوس زیر نظر گرفتیم و هنوز ۲۴ ساعت نگذشته بود که فیروزه با مرد ناشناسی تماس گرفت و ماجرای تصویر چهره نگاری را برایش تعریف کرد. از طریق شماره تماس، موفق شدیم مرد ناشناس را که صاحب تصویر ما بود، شناسایی و دستگیر کنیم.

حامد، مرد جوانی بود که ابتدا خود را به بی گناهی زد اما در مواجهه حضوری با شاهد آن شب و شناسایی خودرویش با عروسک مترسک، راز قتل را برملا کرد. او در تحقیقات گفت: فیروزه مسافر بود. یک شب بارانی او را سوار بر خودرویم کردم و کم کم رابطه مان صمیمی تر شد. در ابتدای رابطه به من نگفت که متاهل است اما یک شب موضوع تاهل و اختلافی را که با همسرش داشت، برملا کرد. زمانی که این ماجرا را فهمیدم، خواستم رابطه را به هم بزنم، اما فیروزه شروع به گریه و زاری کرد که می خواهد از شوهرش جدا شود و او به این جدایی تن نمی دهد. مرد جوان ادامه داد: آن قدر فیروزه در گوشم خواند که تصمیم گرفتم برای رهایی از آزار و اذیت های شوهرش، همز را به قتل برسانم. شب حادثه طبق قرار قبلی که با فیروزه گذاشته بودم، نیمه شب وارد خانه شان شدم. ورود به خانه کار سختی نبود، چرا که فیروزه خودش در را برایم باز کرده بود. مقتول داخل اتاق خوابیده بود و من با مجسمه آهنی که در کنار اتاق بود، چند بار به سر مقتول کوبیدم. بعد جسد را داخل صندوق عقب خودرو گذاشته و به خارج از شهر رفتم. با اعتراف مرد جوان به جنایت، فیروزه نیز سکوتش را شکست و به همدستی با حامد، اعتراف کرد. تحقیقات تکمیل شده بود و هر دو متهم اعتراف به قتل داشتند اما موضوعی که ذهنم را مشغول کرده بود، این بود که اگر مرد جوان با مجسمه آهنی به قتل رسیده، چرا لکه خون روی دیوار نیست؟! در بررسی های تیم تشخیص هویت نیز آزاری از خون روی دیوار دیده نمی شد. در صورتی که ضربات مجسمه آهنی، باید باعث پرتاب خون به در و دیوار می شد. زمانی که از متهمان این پرونده، علت را پرسیدم، فیروزه گفت: همز مردی تنومند و درشت جثه بود. می دانستم که حتی اگر در خواب هم باشد، با اولین ضربه بیدار می شود. به همین دلیل به او داروی خواب آور دادم و زمانی که در خواب بود با کمک حامد او را خفه کردیم. بعد از آن با مجسمه به سرش ضربه زدیم که مطمئن شویم او مرده است و در نهایت جسد را انتقال داده و به آتش کشیدیم. با اعتراف متهمان و بازسازی صحنه قتل، پرونده تکمیل و برای تحقیقات به دادگاه کیفری ارسال شد. به این ترتیب راز جنایتی که نه هویت مقتول مشخص بود و نه قاتل، برملا شد.

سالها قبل بود که زن جوانی با مراجعه به پلیس گزارش ناپدید شدن شوهرش را اعلام کرد. مشخصات همز به واحد های گشت اعلام شد و همزمان با این احتمال که برای مرد جوان حادثه ای رخ داده باشد، سراغ مراکز درمانی و پلیس رفتم اما ردی از همز به دست نیامد و همچنان ناپدید شدن مرد جوان در هاله ای از ابهام بود.

تا این که چند روز بعد از اعلام فقدان، جسد سوخته ای در بیابان های اطراف شهر توسط چوپانی پیدا شد. با گزارش این خبر، راهی محل کشف جسد سوخته شدیم. مردی جوان به قتل رسیده بود و عامل یا عاملان، آن جسد را به آتش کشیده بودند. مدرک شناسایی که هویت مقتول را برملا کند در تحقیقات میدانی به دست نیامد. پزشکی قانونی اعلام کرد زمان مرگ با زمان ناپدید شدن همز یکی است. از آنجا هم که مشخصات مرد جوان با جسد سوخته شباهت زیادی داشت، این احتمال مطرح شد که جسد متعلق به مرد گمشده است. از خانواده همز خواسته شد برای شناسایی جسد به پزشکی قانونی بروند و همان طور که احتمال می دادیم، جنازه سوخته از سوی خانواده همز شناسایی شد.

حالا از سرنوشت مرد گمشده مطلع بودیم اما این که چه کسی جنایت را مرتکب شده برای ما همچنان مبهم بود. جنازه در محلی رها شده بود که ساختمانی نبود و به نظر می رسید شاهی برای ماجرا نداشته باشیم اما چوپانی که جسد را پیدا کرده بود، چند روز بعد سراغ پلیس رفت و اطلاعاتی در اختیار تیم تحقیق قرار داد.

چوپان جوان گفت: ما جرای پیدا کردن جسد را برای دوستان و آشنایانم تعریف کردم. یکی از دوستانم که در روستای چند کیلومتر آن طرف تر زندگی می کند با شنیدن این ماجرا، حرف هایی زد که به نظرم به شما کمک می کند. او گفت شب رها کردن جسد، خودرویی را دیده که سرنشین آن، مردی غریبه بوده است. از آنجا که اینجا روستا است و مردم همدیگر را می شناسند، خودرو و مرد غریبه برای دوستم عجیب بوده است اما از آنجا که هواسرد بوده و دوستم سوار موتورسیکلت بود، دیگر صبر نمی کند و بدون توجه به خودروی مشکوک به روستا می آید.

با اطلاعاتی که چوپان جوان داد، سراغ امیر، دوست چوپان رفتم. مرد میانسال زمانی که در برابرم قرار گرفت، گفت: آن شب سوار بر موتورسیکلت در مسیر روستا بودم. اینجا همه بومی هستند و چون جاده فرعی است فقط بومی ها از این جاده عبور می کنند اما ناگهان چشمم به خودروی غریبه ای افتاد که سرگردان بود. به سرنشین خودرو مشکوک شدم اما هوا خیلی سرد بود و به کنجکاو ام غلبه کرد. من مدل های ماشین را نمی شناسم اما مطمئنم که خودرو، خارجی بود. تنها چیزی که از ماشین به یاد دارم، رنگ قرمز خاصش و عروسک مترسکی بود که پشت شیشه های ماشین آویزان شده بود. اگر آن مرد را ببینم، می توانم شناسایی کنم.

صحبت های مرد میانسال، کمک زیادی در حل این مسأله کرد. در نخستین گام از او خواستیم برای چهره نگاری به اداره آگاهی برود. تصویر چهره نگاری مرد ناشناس را با خود به خانه همز بردم تا بررسی کنم آیا خانواده او مردی سوار بر خودروی قرمز را می شناسند؟ زمانی که تصویر چهره نگاری قاتل احتمالی را به همسر همز نشان دادم، ناگهان رنگ از صورتش پرید و با نگاهی پر از اضطراب مدعی شد تا به حال چنین شخصی را ندیده است. اما اضطراب و هراس زن جوان از دیدن در امان نماند و بدون آن که حرفی به او بزنم از خانه خارج شدم. سراغ همسایه ها رفتم و از آنها پرس و جو کردم فردی با خودروی خارجی قرمز رنگ دیده اند؟ که یکی از آنها گفت: چند بار مرد جوانی را در مقابل خانه همز سوار بر خودروی قرمز رنگ دیده ام. اما فیروزه، همسر مقتول مدعی بود که برادرش است.